

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

روایت اخلاقی هفته

در این روایت به این عبارت رسیدیم که امام سجاد (علیه السلام) می‌فرمایند «وَحَقُّ فَرْجِكَ عَلَيْكَ أَنْ تُحَصِّنَهُ مِنَ الزَّنا وَ تَحْفَظَهُ مِنْ أَنْ يُنْظَرَ إِلَيْهِ»، یک مطلبی که مربوط به پاکدامنی و عفت، هم برای مردها و هم برای زنها هست، حفظ الفرج است. انسان چه مرد و چه زن مراقبت کند که مبدا خدایی نکرده گرفتار زنا بشود یا اجازه بدهد دیگری نظر به فرج او کند، این ضایع کردن حق فرج هست. در بحث قبلی عرض کردم چون این مطلب مهم است ولو اینکه خدا را شکر می‌کنیم بالأخره ساحت بسیاری از آقایان و بسیاری از طلاب و روحانیون دور از این امر قبیح و زشت است اما باید مراقبت کرد.

در بعضی از نسخه‌هایی که این روایت نقل شده راه مراقبتش هم ذکر شده، راهش این است که «الاستِعَانَةُ عَلَيْهِ بِغَضِّ الْبَصَرِ»، انسان غض البصر کند، یعنی شما موردی را پیدا نمی‌کنید که زنا یا تحقق پیدا کرده باشد و از نگاه شروع نشده باشد، آنچه مبدأ برای این امر قبیح هست نگاه است، در روایات مربوط به نظر هم هست که «سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ»^[1]، این تیر به همین معناست یعنی راه را برای مرد و زن در این امر قبیح باز می‌کند، چون گاهی اوقات در عرف بعضی از جوان‌ها می‌پرسند می‌گویند یک نگاه ولو این نگاه به ریه و لذت هم باشد گاهی اوقات اینقدر شیطان اینها را فریب می‌دهد که می‌گویند همانطوری که نگاه می‌کنیم به یک منظره‌ی طبیعی مثل جنگل، طبیعت، انسان از نگاه به منظره لذت می‌برد طبیعی است از نگاه به زن انسان لذت می‌برد و اساساً پا را بالاتر می‌گذارند و می‌گویند این یک امر تکوینی است و دین نمی‌تواند جلوی او را بگیرد، دین جلوی امور تکوینی را نمی‌تواند بگیرد.

مثل اینکه دین بگوید غذا بخور ولی لذت سیر شدن نداشته باشد، آب بخور ولی لذت سیراب شدن را پیدا نکن، این نمی‌شود، واقع مسئله این است که بحث در همین لذت نیست یعنی اگر چه بسا به همین یک لذت محدود می‌شد شاید این نظر هم حرام نمی‌شد ولی این نظر مقدمه‌ی برای یک قبیح بزرگتری است، این نظر مقدمه است برای اینکه انسان مرتکب یک شنیئتی بشود، در این روایت می‌فرماید راه برای اینکه انسان مرتکب زنا نشود غض البصر است، چشمش را ببندد، وقتی انسان نامحرم در جایی دید چشمش را ببندد و نگاه نکند، غض کند، غض را بعضی به بستن معنا می‌کنند و بعضی به اینکه انسان به پائین نگاه کند، خیره نشود یا یک نگاه بسیار محدود که به جزئیات شخص زیاد خیره نشود، یک معنا چشم پوشی و بستن چشم است و یک معنا هم غض یعنی این خیره نشدن، ما واقعاً باید از اول خودمان و بچه‌هایمان را تمرین بدهیم بر این معنا، بچه وقتی به سن بلوغ می‌رسد صریحاً به او بگوئیم که نسبت به زن‌های فامیل، نامحرم‌های فامیل برایشان روشن کنیم چه کسی محرم و چه کسی نامحرم است، در نامحرم حق ندارید موقع صحبت کردن نگاه خیره کننده داشته باشید و بخواهی مثل دیگران با او حرف بزنید، این یکی از راه‌های مهم برای این مسئله است و لذا این تعبیر در ذهن شریف‌تان بماند «فَإِنَّهُ مِنْ أَعْوَنِ الْأَعْوَانِ»، یعنی غض البصر برای جلوگیری از زنا از اعوان اعوان است، یعنی هیچ چیز مثل این انسان را کمک نمی‌کند و یاری نمی‌کند.

دو: «وَ كَثْرَةَ ذِكْرِ الْمَوْتِ»، راه دوم این است که انسان یاد قیامت و مُردن بیفتد، به یاد این بیفتد که بالأخره یک روزی می‌میرد و تمام این نگاه‌ها را باید جواب بدهد و چه عذابی آن وقت برای این چشم و برای این عین در نظر می‌گیرد خدا می‌داند، ما الآن یک سر سوزنی چشم‌مان آلودگی پیدا کند و چرک در آن به وجود بیاید همینطور کلافه می‌شویم، من نمی‌دانم عذاب چشم در قیامت چه می‌خواهد باشد و چه از عذاب این نگاه‌های حرام و آلوده! اینها را آدم به یاد بیاورد، بالأخره یک روزی همین چشمی که یک لحظه کوچک مرتکب حرام شده باید چه عذابی در انتظارش باشد.

عامل سوم برای حفظ «وَ التَّهَدُّدِ لِنَفْسِكَ بِاللَّهِ وَ التَّخْوِيفِ لَهَا بِهِ» که البته این هم می‌شود ادامه کثرت ذکر الموت باشد، انسان تهدید کند نفس را به الله، و تخویف کند نفس را به الله، دائماً نفس خودمان را بترسانیم، عظمت خدا را به یاد نفس‌مان بیاوریم. این خیلی مهم است ظلم به یک نفر، ظلم به یک جمع محدود، ظلم به یک جامعه، ظلم به یک کشور اصلاً بگوئیم ظلم به تمام بشر، بگویند بنشین شما جرمات این است که به همه‌ی بشر ظلم کردی و باید در مقابل تک تک اینها جواب بدهی، اما این کجا و ظلم به خدا کجا؟

اصلاً نمی‌توانیم بگوئیم فاصله‌اش هزاران مرتبه است، اصلاً قابل وصف نیست، ظلم به خدا قابل وصف نیست، انسان می‌فهمد وقتی دارد گناه می‌کند چه پرده‌ای را می‌درد و چه حرمتی را می‌شکند، چه حقی را؟ پناه بر خدا. ما موقع گناه خدا را یادمان می‌رود، عظمت خدا را یادمان می‌رود، تهدید و تخویف نداریم، سعی کنیم واقعاً برای سیر و سلوک و مراقبت این تهدید و تخویف خیلی چیز خوبی است و بترسانیم دائماً نفس‌مان را.

چهارم: «وَ بِاللَّهِ الْعِصْمَةَ وَ التَّأْيِيدُ»، خدا آدم را باید حفظ کند، «وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِهِ» دائماً این را به صورت ذکر داشته باشیم که در تعقیبات نماز زیاد نسبت به این سفارش شده، از خدا استمداد کنیم، ضعیفیم، خیلی ضعیفیم، فکر نکنیم عمامه بر سرمان هست و مرتکب این گناه نمی‌شویم، فکر نکنیم ما که در عمرمان چنین اتفاقی نمی‌افتد و در خواب هم این اتفاق نمی‌افتد، از کجا بگوئیم؟ از کجا چنین اطمینانی داریم، شرک خفی را نمی‌خواهم بگویم، شرک خفی که متأسفانه همه داریم، چطور می‌شود یک روحانی که سال‌ها در این حوزه بوده این مباحث فقهی، اصولی، تفسیری، اعتقادی را گذرانده و به یک باره تمام اینها را کنار می‌گذارد.

در همین مدرسه افرادی بودند که زیر گنبد مسجد درس خارج می‌گفتند و واقعاً به نظر من از جهت علمی در حدی بودند که درس خارج بگویند، استعداد بسیار قوی، تسلط بر مبانی فقهی و اصولی متقدمین، متأخرین، اما حالا از مذهب حقه‌ی اثنا عشریه رسماً جدا شدند، این چیست و چطور می‌شود چنین بلایی سر انسان می‌آید؟ تخویف و تهدید نداریم، صبح مشغول کار خودمان، درس و صبح و نوشتن، ما تخویف و تهدید نداریم، خودمان را نمی‌ترسانیم، خوف و رجاء دائماً این خوف را در درون خودش تکرار می‌کند، علی‌ایحال این مسئله بسیار مهمی است، خدا به ما کمک کند، خدا حفظمان کند که اگر خدایی نکرده مرتکب گناه صغیره شویم.

یک جمله‌ای از امام (رضوان الله علیه) دیدم که واقعاً خیلی عجیب است؛ می‌فرمود فقیه اگر مرتکب صغیره بشود ولایتش ساقط می‌شود، ببینید چقدر بحث جدی و مهم است! دیگر ولایت بر قضا ندارد، ولی فقیه هم یک شئون گسترده‌تری دارد، از عبارت امام استفاده می‌کنم که مطلق فقیه اینطوری است. فقیه وقتی مرتکب صغیره شد دیگر ولایت بر قضا ندارد، ولایت بر افتاء ندارد، ولایت بر تصرف بر اموال صبی ندارد، تامش از بین می‌رود. حالا خدا هم کمک کند و مدد کند و واقعاً از خدا باید بخواهیم که گناه را چه کبیره و چه صغیره، برای همیشه از حریم ما دور کند و شیطان را برای همیشه از ما مأیوس کند ان شاء الله.

استدلال به صحیحہ حلبی در بحث

من می‌خواستم شرط دیگر را شروع کنم دیدم چند مطلب هنوز باقی است و باید حق آن ادا شود؛ یک مطلب روایت صحیحہ حلبی است در مورد جوز (یعنی گردو)، به این روایت صحیحہ حلبی برخی استدلال کردند بر اینکه اگر یک چیزی معدود است، بخواهد کیل بشود فقط در حال ضرورت صحیح است در حال اضطرار، اما در حالت معمولی و در حال غیر اضطرار باید المعدود یعد. اگر این روایت دلالت بر این مطلب داشته باشد به طریق اولی می‌شود المکیل یکال و الموزون یوزن، اگر در معدود که به قول شیخ بعضی از آقایان فقها گفته‌اند اقل مراتب تقدیر است یعنی وقتی جایی نشود کیل و وزن کرد می‌آیند از راه عدد وارد می‌شوند، اگر در معدود از روایت استفاده کردیم فقط در حال اضطرار المعدود یعد، در کیلش هم می‌گوئیم به طریق اولی المکیل یکال و الموزون یوزن.

روایت در وسائل الشیعه جلد 17 ابواب عقد البیع باب هفتم یک حدیث هم بیشتر ندارد صفحه 258 از چاپ مؤسسه آل البیت؛ سند حدیث بسیار عالی است «مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ (که حسین بن سعید اهوازی است) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ صَالِحٍ وَ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْحَكْبِيِّ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ جَمِيعاً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)» سند بسیار سند خوبی است «أَنَّهُ سُئِلَ عَنِ الْجَوْزِ لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَعْدَهُ فَيُكَالُ بِمِكْيَالٍ» می‌گوید یک مقدار گردو داریم که نمی‌توانیم شمارش کنیم، یک کیلی برمی‌داریم، «ثُمَّ يُعَدُّ مَا فِيهِ» بعد می‌گوئیم در این کیل پنجاه تا گردو قرار گرفته، «ثُمَّ يُكَالُ مَا بَقِيَ عَلَى حِسَابِ ذَلِكَ الْعَدَدِ» می‌گوئیم یک کیل پنجاه تا، کیل دوم هم باید پنجاه تا باشد، کیل سوم هم پنجاه تا، یعنی با کیل اول تعداد عدد مشخص می‌شود و بقیه را هم با کیل برمی‌داریم، بعد معامله روی چه چیز واقع می‌شود؟ روی همین کیل که می‌گوئیم ده تا کیل، هر کیلی پنجاه تا عدد و می‌شود صد تا، معامله را اینطوری برقرار می‌کنند، امام (علیه السلام) می‌فرماید «لا بأس»^[2].

بیان استدلال به روایت

بیان استدلال چیست؟ در روایت دارد «عَنِ الْجَوْزِ لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَعْدَهُ»، یعنی فصل گردو بوده که گردوها را چیدند، اینقدر گردو هست که ما نمی‌توانیم شمارش کنیم یعنی اضطرار وجود دارد لا نستطيع، مفهومش چیست؟ مفهومش این است که سائل در ذهنش این بوده که اگر قدرت بر شمارش باشد حتماً باید بشمارند المعدود یعد، در صورتی که قدرت بر شمارش باشد.

پس در حال اضطرار معدود اگر کیل باشد مانعی ندارد که کیل بشود در حال غیر اضطرار باید عد بشود، عرض کردم این در مکاسب مرحوم شیخ نیست، بعداً بگوئیم چون عد اقل مراتب است اگر در عد ما از روایتشان استفاده کردیم در کیل و در وزن به طریق اولی. اینجا این هم باید ضمیمه کنیم؛ کسی بگوید این در عبارت سائل وجود دارد، سائل می‌گوید لا نستطيع، جواب اینکه امام تقریر کرده یعنی امام امضا کرده فی صورة الاضطرار المعدود یکال، اما در صورت عدم اضطرار المعدود لا یکال، این بیان استدلال به این روایت.

جواب مرحوم شیخ از روایت

مرحوم شیخ (اعلی الله مقامه الشریف) در جواب از استدلال می‌فرمایند «لكن التقرير غير واضح^[3]»، می‌فرماید اینکه امام آمده این را تقریر کرده که در صورت اضطرار باشد واضح نیست، حالا چرا التقرير غير واضح؟ این را مرحوم شیخ توضیح نداده لكن التقرير غير واضح! این یک بیانش این است که بگوئیم این لا نستطيع معنایش اضطرار نیست برای سهولت این کار را انجام می‌دهد یعنی معدود است برای سهولت کیل می‌کند، اگر معدود را بیائید شمارش کنید، الآن با یک کیلی گردوها را شمارش کردید پنجاه تاست.

ممکن است کیل دوم 48 تا باشد، ممکن است کیل سوم 55 تا باشد، گردو کوچک و بزرگ هم دارد، می‌خواهیم بگوئیم در ذهن سائل این بوده، می‌گوید اگر بشماریم خیلی دقیق می‌شود اما کیل می‌کنیم، حوصله شمردن یا وقت برای شمردن نیست، مجال نیست، ما هم کیل می‌کنیم، یک کیل 50 تا، یک کیل 48 تا، یکی شاید 40 تا باشد، سؤال سائل این نیست که فی فرض الاضطرار ما معدود را کیل کنیم به جای عد درست است یا نه؟

سؤال سائل این است که این کیل‌ها مختلف است یعنی به نظر ما اصلاً درست این روایت عکس آنچه مستدل می‌خواهد به آن استدلال کند دلالت دارد، مستدل می‌خواهد در نهایت از روایت استفاده کند که المعدود یعد به طریق اولی المکیل یکال، می‌گوئیم در روایت امام می‌فرماید المعدود یکال و کیل‌هایش هم مختلف باشد اشکالی ندارد، یعنی این هم باز از مؤیدات همان نظریه‌ای می‌شود که ما قبلاً اختیار کردیم.

شیخ فقط همین عبارت را دارد «لكن التقرير غير واضح»، حالا خودتان به حواشی مکاسب مراجعه کنید ببینید آنجا غیر واضح را چه توضیحی دادند؟ آنچه به ذهن خود می‌آمد همین است که اصلاً بحث اضطرار نیست بحث این است که اختلاف در مکائیل از حیث عدد است و امام مع ذلک می‌فرماید مانعی ندارد، شما اگر عددی معامله کنید می‌گوئید صد تا گردو، پانصد گردو، همین گردو را کیلی معامله کنید، یک کیل، ده کیل، حالا هر کیلی از جهت عدد با دیگری اختلاف هم دارد امام می‌فرماید مانعی ندارد.

ب عبارت دیگر مؤید این می‌شود که آن غرر و جهالتی که ما گفتیم مضر نیست، آن جهالتی که گفتیم مضر نیست این است که اگر مالیت را ندانند، الآن این بایع و مشتری وقتی کیل می‌کنند هیچ کدام نمی‌دانند چند تا شد، این مانعی ندارد! بنا براین بیان جواب از این روایت این است.

ادامه کلام مرحوم شیخ

بعد اینجا عبارت شیخ را در ادامه چند نکته خوب دارد بعد شیخ می‌فرماید «فلا تنهض الرواية لتخصيص العمومات»، این روایت ناهض برای تخصیص عمومات نیست، عمومات **أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ** **أَوْفُوا بِالْعُقُودِ** می‌آید و مسئله تمام است «و لذا قوٰی فی الروضة الجواز مطلقاً»، شهید در روضه قائل به جواز مطلق است که قبلاً هم عرض کردیم، در رأس‌شان مرحوم شهید اول است که فتوا می‌دهد به جواز مطلقاً، یعنی مکیل با وزن، موزون با کیل، مکیل با عد، عد با کیل، هر چه می‌خواهد باشد.

شیخ بعد می‌فرماید «و أمّا كفاية الكيل فيه أصالة: فهو مشكلٌ»، تعجب این است که چرا شیخ دوباره این را مطرح می‌کند؟ ای کاش این را نفرموده بود، «لأنه مجازفة»، شیخ می‌فرماید در خود جوز بگوئیم کیل مستقلاً کفایت می‌کند «مشکلٌ لأنه لا يخرج عن المجازفة». اگر ندانیم چند کیل، الآن یک آقای می‌بیند که کیل در حدود 50 تا در می‌آید، وقتی می‌گوید من ده کیل گردو از تو می‌خرم این مجازفه است؟ لذا اینجا تعجب است که چرا مرحوم شیخ می‌فرماید «لا يخرج عن المجازفة»، این را باید بنویسیم **يُخْرَجُ**، الانسان أنه يخرج عن المجازفة، دوباره می‌فرماید «و الكيل لا يزيد على المشاهدة»، می‌گوئیم کیل با مجازفه چه فرقی می‌کند؟

این را خودتان در ذهن‌تان بیاورید، بگوئیم بین کیل و مشاهده فرق نمی‌کند، یک تلی از گردو اینجاست من نمی‌دانم چند کیل می‌شود، یا این را بخرم یا اینکه ببینم کیل اول چقدر است؟ بعد بگوئیم 20 کیل از این می‌خواهم بخرم، آیا بین این کیل و مشاهده فرقی نیست؟ انصافاً فرق وجود دارد. مرحوم شیخ کیل بودنش را قبول ندارند «اما الوزن فالظاهر كفايته»، می‌فرمایند در گردو اگر وزن باشد کافی است «بل ظاهر قولهم في السلم إنه لا يكفي العد في المعدودات و إن جاز بيعها معجلاً بالعد»، می‌فرماید ظاهر قول آقایان در سلم این است که عد در معدودات کفایت نمی‌کند، یعنی فقط معجلاً، یعنی در صورت اضطرار بیعش بالعد

جایز است، بل لابدّ یعنی لا یکفی العدّ فی المعدودات، «بل لا بدّ من الوزن أنّه لا خلاف فی أنّه أضبط»، می‌فرماید ما از عبارت فقها استفاده می‌کنیم وزن اضبط از عدّ است و أنّه یعنی عن العدّ، وزن بی‌نیاز می‌کند از عدّ.

دو مرتبه می‌فرماید «فقولهم فی شروط العوضین» می‌گوئیم جناب شیخ شما که می‌گوئید در باب سلم می‌گویند لا یکفی العدّ فی المعدودات در شروط عوضین که می‌گویند لابدّ من العدّ فی المعدودات می‌فرمایند «فقولهم فی شروط العوضین إنّّه لا بدّ من العدّ فی المعدودات محمولٌ علی أقلّ مراتب التقدير»، این محمول بر اقل مراتب تقدیر است، شما ببینید این واقعاً خلاف ظاهر نیست؟

واقعاً خلاف ظاهر است، در معدودات عدّ را نمی‌گویند به اینکه اقل مراتب تقدیر باشد، بعد دو مرتبه می‌فرمایند «لکنّه ربما ینافی ذلك تعقیب بعضهم ذلك بقولهم: و یکفی الوزن عن العدّ. فإنّّه یوهم کونه الأصل فی الضبط» می‌فرمایند این حرفی که ما زدید یک حرف دیگر فقها منافی با این است چون دنباله‌ی اینکه لابدّ من العدّ فی المعدودات می‌گویند و یکفی الوزن عن العدّ فإنّه یوهم کونه الأصل فی الضبط، یعنی خود عدّ اصل در ضبط است، «إلاّ أن یریدوا هنا الأصل و الفرعیّة بحسب الضبط المتعارف، لا بحسب الحقيقة» می‌آید مرحوم شیخ یک ضبط متعارف را مطرح می‌کند و یک ضبط واقعی و حقیقی، بگویند به حسب عدّ به حسب ضبط متعارف اضبط از وزن است، اما وزن به حسب ضبط حقیقی اضبط از عدّ است، مرحوم شیخ یک چنین مطلبی را ذکر می‌کند، بین ضبط متعارف و ضبط حقیقی فرق می‌گذارند اما به قول ایشان که می‌گویند فافهم اشاره این است که اینها بر اساس ضبط حقیقی می‌گویند عدّ در معدودات اضبط از وزن است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ الکافی (ط - الإسلامیة)، ج 5، ص: 559: مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ النَّظَرُ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِیسَ مَسْمُومٌ وَ کَمْ مِنْ نَظَرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً.

[2] □ وسائل الشیعة، ج 17، ص: 348.

[3] □ کتاب المکاسب (للشیخ الأنصاری، ط - الحدیثة)، ج 4، ص: 225.